

و بالفیه و الکسبت رای **مال** بالفیه و نشاید با بلبلان و صاحب فیل **فایل** کرکشان
و گوشت کفاره سرین **فیمیل** بالفیه عام و طبعی که فصل کند میان جنی و باطل و بدیغی حکم
را فیصلی ترک کند **فلم** بالفیه و بکون قهره میرانیدن و بگردان نشتره آن از
کله **فیام** بالکف و بخره کرده مردم و کلیه و جا و در که به بود و عا می خوانند
فوقهم جمع **فشم** بالفیه خاموش شدن چنانکه جواب توان دادن و آب کشیدن که روان بنا
و بالفیه بقیض انگشت خدیگی و اول شب یا سیاهی شب **فاحم** بالفیه سیاه و گوشت
آورد کننده **فیم** انگشت و سیاهی **فشم** بالفیه سیاه رنگ شدن و کراشیدن کودک
چنانکه گوید و درین دو معنی است **فیم** بالفیه و در روان شدن آنچه **فشم** بزنگ
نذر و هر چیز بزنگ **فلم** بالفیه در مانده و عا جزئی و در جنی و کلابی و سببی زبان کم
نمی و مرد نادان و در نشت و جهالت **فشم** بزنگ یا انگه سرخ اوبساریا
فم و جمع و درین بر طرف فم که ار شدن و درین کوزه فم که استن **فم** بکلم
و الفیه و نشید و در این بند بچوس که بر روان خودی بستند و قتل ب خوردن
و آنچه برای صاف کردن آب شراب برده آن کوزه فم که در اندام بکلمه دستار
فوزم بالفیه فا و زانکه موزه و در **فطم** بالفیه بلین موزه **فشم** بالفیه شکستن جنین
چنانکه جدا نشود و کشتن و بریدن و بران شدن خانه **فم** بالک صبرایی و بریدیا
کودک بشر **فشم** کو در کسیر باز نشده و باز داشته از عارت فطم بقیض جمع
فالم نانه که شریک است از وی بازگشته **فلم** بالفیه باز کردن کودک که در شیر
و بریدن کوه و جزای آن و ماز داشته از عارت **فعم** بالفیه آنگه و بر و بر کردن
نظرف از آب و مانند آن و بر کردن یعنی از لوی خوش و در خوشی است یا کشت **فشم**
بالفیه بسن و کشدن لوی خوش سوراخ بلین را بوسه دادن زدن و او نیز خوردن
بزرگ و بقیض بین بقیض شدن بجای و لازم شدن بدان و در لیس شدن بجزی **فشم** بالفیه

رنگت با بلبلان

زنج یا بلفیه و بالفیه آنچه بلبش زبان از میان دندان برود آن آید و بقیض برون
و دندانهای پیش بالا این برون آمدن و بسیار خوشال شدن و مال بسیار شدن
و کم شدن و بقیض دندان و بالفیه و کرافت در دندان که در زمین بر سخنان عالی شده
فشم بالفیه و فتح قاف و سکون یا گروهی از قبیله بی گنا **فشم** بهر سخته حرکت آن
و بنشیندیم نیز آمده **فوم** بالفیه سر و نخود و کشم و نان و هر دانه که از آن نان پز
و که باز و که سر و لقمه بزنگ **فشم** بالفیه دانستن و در یافتن و بقیض یا نیز آمده
و بدر قبله است و بالفیه و کوزه و درونیک در مایه **فشم** بقیض فار قاف و مع
فشم فرج زان و جاد و وسیع **فشم** بالفیه و در سخت نیوم جمع **فشم** بقیض فا و لام مرد
بزرگ و مرد بدول و جاد و فراج و مشانه و قطع و بسیار بی از شد کس **فشم** بقیض
بالفیه از مودن و لقمه و شکفت آوردن از چیزی **فشم** بالفیه سوتن و از مودن
و شکفت آوردن از چیزی و گوته و حال کس و بقیض نا جم فشم و معنی آن که شکفت
فشم بالک غلظت از چه و پوست که در پای کشنده و بالفیه و نشید تا در زود و نشید
و فشمه انکس و زنگ و بقیض **فشم** بقیض یا شش در آورده و مسوی **فشم** کراه
کننده و شیطان **فشم** بالکس جوانان و جوانان و بقیض و در جوان و نشید
و در **فشم** بقیضین رنگت رخ و فشم بزنگ بلند **فشم** بالفیه و فشم دال و بدست
فشم بالفیه و نشید دال و تحفظ آن کا و ما و کا و که با هم سر بند برای قلمبه
را ندن و کا شتن و لقمه را ندن که بر کا و بند برای قلمبه را ندن فدا و بقیض
دال جمع و معنی فدا وین بنشیند دال که شکست در فواد و در سی ندان را بالک
و در مقامه و لغت ما تا ج فشمه کرده و آماج در فارسی آینه است که بدان زمین را
شد مارکت و کا و آهن و آهن جهت کشته **فشم** بالفیه شادان **فشم** بالفیه کراه
دوم و در رنگت صورت و حاجت موس فریبون با موده آورده و نشید آن

Copyrighted by University